

عباس فرساد، آغازکننده شعر به لهجه قمی

محمدرضا رهبریان

| ۱۱۷ - ۱۰۹ |

۱۰۹

آینه پژوهش | ۲۱۸

سال ۳۷ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۵



چکیده: سرودن شعر به زبان محاوره‌ای و محلی سابقه‌ای کهن دارد؛ اما در دیار قم یک دبیر زیست‌شناسی که اهل شکار نیز بود، برای نخستین بار شعرهایی به گویش محلی قمی سرود که پیش از این سابقه نداشت و اگر داشت، قدر و قیمتی نداشت. مقاله پیش رو، یادداشتی است در تجلیل از عباس فرساد، خالق شعر «حسنه یادت می‌آید».

کلیدواژه‌ها: عباس فرساد، شعر محاوره‌ای، شعر محلی، شعر قمی، گویش محلی قمی.

'Abbās Farsād: The Pioneer of Poetry in the Qom Dialect
Muhammad-Reza Rahbariyan

Abstract: The composition of poetry in colloquial and local dialects has a long history in Persian literature. In the city of Qom, however, it was 'Abbās Farsād—a biology teacher and an avid hunter—who is credited with composing, for the first time, poems in the local Qomi dialect. Prior to his efforts, such poetry either had no established precedent or received little recognition and appreciation. This article is a commemorative note honoring 'Abbās Farsād, the creator of the well-known poem *Ḥasaneh Yādet Miyād* ("Ḥassaneh, Do You Remember?"). It highlights his contribution to the preservation and literary expression of the local dialect of Qom and his role in bringing vernacular poetry into broader cultural awareness.

Keywords: 'Abbās Farsād, colloquial poetry, local poetry, Qomi poetry, Qomi dialect.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سرودن شعر به زبان محاوره‌ای و محلی، پیشینه‌ای کهن دارد؛ حتی کهن‌ترین نمونه کلام موزون که به زبان فارسی موجود است، تصنیف‌های عامیانه است که «فهلویات» کامل‌ترین صورت موجود آن است.^۱ از برخی شاعران درجه یک زبان فارسی همچون سعدی و حافظ ابیات پراکنده‌ای به زبان محلی شیرازی در دیوان‌هایشان برجای مانده است؛ همچنین همام تبریزی یک غزل سیزده‌بیتی، یک قطعه یازده‌بیتی و دو دوبیتی به زبان آذری یا تبارزه - تبریزی - دارد.^۲ نیمایوشیج چنان دلبستگی‌ها به طبیعت و زادگاه خود داشت که نتوانست شعرهایی به زبان محلی مازندرانی یا تبری نسراید.^۳ شعرهایی به زبان محلی مشهدی را هم می‌توان در کارنامه ادبی شاعر قدری چون محمدتقی بهار^۴ و دیگر همشهری‌اش عماد خراسانی^۵ مشاهده کرد. همچنین شیون فومنی بخشی از طبع شاعری خود را صرف سرودن شعر به زبان محلی گیلکی کرد.^۶

کم نیستند شاعرانی که گاهی از سرتفن شعرهایی به زبان و گویش محلی منطقه خود گفته‌اند؛ مثل بیژن سمندر، شاعر دیار شیراز که او را بنیان‌گذار شعر به گویش شیرازی دانسته‌اند. و بسیاری دیگر که نگارنده از نام و آثار آنان بی‌خبر است.

اما در دیار قم و در روزگار ما، یک دبیر خوش ذوق زیست‌شناسی و اهل شکار و تیر و تفنگ، برای نخستین بار شعرهایی به زبان و لهجه قمی سرود که پیش از این سابقه نداشت و اگر داشت، قدر و قیمتی نداشت. شعرهایی که استوار بود و پراز تازگی و درآمیخته به ملاححت و طنز.

نخستین آشنایی‌ام با عباس فرساد در نشریه «ایمان» رقم خورد. پیش‌تر شعرهای طنزگونه قمی‌اش را در ستون‌های «قم امروز» و سپس «ایمان» دیده بودم، اما خودش را هنوز نه. از مهر ۱۳۸۰ تازه افتاده بودم به دور جستجوهای قم‌شناسی. همان روزها این بخت بلند نصیبم شده بود که پای مجالست چندجلسه‌ای یکی از دانشمندان بزرگ قمی بنشینم، به بهانه فراهم آوردن یادنامه‌ای برای او که پیشنهاد دهندگان‌اش استاد محمد مهیار و استاد حسین ورجانی بودند.

روزی رفته بودم نشریه «ایمان» و حسین عبداللهی، سردبیر نشریه انبوهی عکس‌های شایسته و متعلق بود به جمع دانش‌آموختگان حکیم نظامی قم. همه قمی و با سروقیافه‌هایی شیک و

۱. عبدالحسین زرین‌کوب؛ شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب؛ ص ۱۵۹.

۲. رک: علی‌حیدری یساولی؛ «دستنویسی کهن از دیوان همام‌الدین تبریزی»؛ میراث شهاب، ش ۹۰، زمستان ۱۳۹۶، ص ۱۳۵-۱۸۴.

۳. رک: روجا (اشعار تبری نیما)؛ به کوشش محمد عظیمی.

۴. رک: دیوان اشعار ملک‌الشعرا بهار، ص ۱۱۷۷-۱۱۸۱.

۵. رک: دیوان عماد خراسانی؛ ص ۶۴۹-۶۶۴.

۶. رک: خیاله‌گرده گیج (پرسه خیال)؛ شعرهای گیلکی شیون فومنی.

کراوات زده و سانتی مانتال که در یکی از تالارهای تهران دور هم جمع شده بودند. به سروتپ شان می خورد که آدم های حسابی و بسیار برجسته ای باشند. بیش از همه تصویر دکتر اسلامی ندوشن برایم جالب بود و در عجب که این استاد ادیب در جمع قمی ها چه می کند!

همین طور که عکس ها را زیرورو می کردم، عبداللّهی گفت اینها را آقای عباس فرساد آورده و قرار است امروز هم بیاید و چند تا از شعرهای قمی اش را به دستمان برساند. چند دقیقه بعد مرد تنومند جا افتاده ای با کت و شلواوری بر تن و سبیل مشکی پُرپشتی که روی صورت درشتش نشسته بود، از آستانه در تو آمد. عبداللّهی به احترامش بلند شد و یک احوالپرسی گرمی با مرد غریبه کرد. خیلی نماند؛ چند برگه یادداشت داد و پله های در خروجی را پیش گرفت. تازه دوزاری ام افتاد که این غریبه خوش سروهیكل، عباس فرساد است. با وجودی که آدم کم رویی بودم، تیز به دنبالش دویدم. در خلوت پیچ پله ها صدایش کردم و سپس سلام و عرض ادبی و قضیه «یادنامه استاد فقیهی» را خدمتش عرض کردم. خواستم اگر امکانش هست، از حضورشان استفاده کنم. با خوش رویی تحویل گرفت و گفت: «من یک شعری به گویش قمی گفته ام به نام "حسنه یادت می آید". همین هفته پیش در جلسه دانش آموختگان حکیم نظامی خواندم. کسانی که در آن جمع نشسته بودند همه دکتر و مهندس و استاد و معلم بازنشسته بودند. وقتی شعر را گوش می کردند، از شدت خنده یا زیر دلشان را گرفته بودند یا داشتند کف موزاییک های تالار را می گندند». بعد این را افزود که وقتی از دکتر اسلامی ندوشن دعوت کردند تا یک لوح سپاس به کسی بدهد، صحبت کوتاهی کرد و در ضمن آن گفته بود: «من چیزی از لغات و اصطلاحات قمی سردر نمی آورم؛ ولی این طوری که حضار از شنیدن این شعر غشه وریسه می رفتند، نشان می دهد که شاعرش شعر خیلی جالب و خاطره انگیزی سروده که این قدر خوش شان آمده».

پس از آن قراری گذاشت تا شعر کامل و بدون سانسور «حسنه یادت می آید» را به دستم برساند. طبق قرار و ساعتی که گفته بود، رفتم در یکی از کوچه های دور شهر که تهش می خورد به محله جوی شور و در یک دبیرستان غیرانتفاعی. داخل رفتم؛ سراغ آقای فرساد را گرفتم که گفتند کلاس تشریف دارند. ربع ساعتی منتظر ایستادم. سرانجام استاد را دیدم، چهارشانه و گرم سؤال و جواب در میان حلقه محصلان ریز و درشت و من جغله تر از آن بودم که دیده شوم. می خورد که معلمی باحال و محبوب بین بچه ها باشد. صبر کردم تا دورش خلوت شد. پیش رفتم؛ به محض دیدنم با خوش رویی پذیرایم شد. انگار که از مدت ها قبل سابقه آشنایی داشته باشیم. شعر را که آماده لای کتابی گذاشته بود، بیرون کشید و به دستم داد، با مختصر توضیحی. شعری بود بلند و در قالب قصیده و با گویش قمی همراه با انبوهی از لغات و اصطلاحات تاپ قمی که با خلاقیتی تمام در شعر آورده بود و الحق خوش نشسته بود.

وقتی شناخت‌نامه استاد علی اصغر فقیهی را آماده می‌کردم، تردیدی نبود که نمی‌توانستم بخش مطالب قم‌شناسی‌اش را بدون این شعر شیرین و خاطره‌انگیز با آن جنبه‌های فولکلوریک و نوستالژیک‌وارش تکمیل کنم. «حسنه یاد می‌آد» آینه تمام‌نمای فرهنگ قم بود که بوی محله‌ها و کوچه‌پس‌کوچه‌های قدیم قم را می‌داد، بوی تخسی‌ها و شیطونی‌ها، آدمی را می‌برد به آب‌وهوای کودکی و انواع بازی‌ها و شروشورهایش. وصفی بود واقعی و رنگین و جاندار از زندگی بچه‌های گذشته قم. شعری بود که بی‌شک توی دوران می‌ماند؛ از این رو در شناخت‌نامه استاد علی اصغر فقیهی^۱ سزاوارانه جای گرفت:

حسنه بازی می‌کردی توی سیدون، یادته؟ کون پیاز و ترتیزک می‌خوردی با نون، یادته؟
یه سقلمه بد زدم، کیش دیواره سی‌کنجیه بس که تو مایه بودی خُش کردی بامون، یادته؟
یه اهرُو تو دُرُس کرده بودی رو پل‌کون من آونگون بشی شدم رفتم تو ایوون، یادته؟...

عباس فرساد (۱۳۲۱ - ۱۴۰۴ ش)، از قمی‌های اصیل و برآمده از محله چهارمردان و یک فرهنگی خوشنام بازنشسته و از مردان نیک، باحال و خوش‌مشرَب روزگار ما بود. برخلاف برخی از همشهریانش که یک گنده‌دماغی ذاتی در نهادشان هست، او مطلقاً این‌گونه نبود. مهر و محبت و فروتنی و مردم‌داری و ادب و نزاکت را همه را یک‌جا داشت؛ به دور از حاضر‌جوابی و بازی‌گوشی هم نبود. آنها را در پوشش طنز و تیکه‌هایی شیرین بیان می‌کرد. هم یک دبیر زیست‌شناسی مجرب بود و هم یک شکارچی قهار؛ البته دست به شکاربودنش را بعدها دانستم. مردی که خالی از عشق شکار نبوده، حتماً در انداختن آهو و کبک و بزکوهی در دشت، صاحب قدرت دست و تمیز چشم بوده است. گرداگرد قم را می‌شناخت و دقیقاً می‌دانست کدام منطقه‌اش زیستگاه چه پرندگانی و چه درندگانی است. اغلب عصرها در مغازه اسلحه‌فروشی‌اش در ابتدای خیابان جمهوری می‌نشست. یک‌بار شب یلدایی به اتفاق دوستی به قصد ارادت به پاتوقش رفتیم؛ دیدیم با یکی - دو تن از رفقای قدیمی‌اش گرم‌اختلاطاند و سرخوش از گپ و نوشیدن چای و خوردن شلغم و کشیدن سیگار بودند. مغازه‌اش قدری درهم‌برهم و شلوغ بود؛ کلکسیون‌های قدیمی از عتیقجات شکار.

اما این شکارچی و مدرس زیست‌شناسی، طبع روانی هم داشت و آنچه امتیاز و یک تشخیص برای او به ارمغان آورد، شعرهایی بود که به زبان و گویش قمی خلق کرد. با آن پشتوانه‌ای غنی که از واژه‌های نغز‌کوچه و ضرب‌المثل‌های قمی در چننه داشت، با یک دوراندیشی کوشید شماری از اصطلاحات قمی را در قالب کلامی موزون و جنسی مرغوب توأم با شکرپارگی تقدیم

۱. به کوشش محمدرضا رهبریان؛ شناخت‌نامه استاد علی اصغر فقیهی؛ ص ۴۳۹ - ۴۴۴.

همیشه‌ریان خود کند. می‌دانست که اگر چنین نکند و تعلل کند، دیر یا زود توفان زمان این واژه‌های اصیل را به تاراج خواهد بُرد. بی‌تردید اگر لغات محلی و اصطلاحات قمی در متن‌های شعری و داستانی راه یابند، ماندگاری اش بیشتر خواهد بود.

هنر فرساد و ظرافتی که در سرودن شعر قمی به خرج می‌داد، سوای احاطه‌اش به فلکلور قم، روح لغات و فرهنگ و سنت‌های قدیمش را می‌شناخت، سرتاپای آن را لمس کرده بود. بار عاطفی لغات و چم‌وخم آن را می‌دانست و به خوبی می‌فهمید در کجاها باید آنها را به کارشان گرفت؛ از این رو تکلف و تصنعی در کارش نبود. قصدش لغت‌بازی و پس‌وپیش کردن قافیه‌ها نبود، بلکه چشاندن بار فرهنگی و معنایی تعابیر و اصطلاحات بود. همان‌طور که دیده بود و شنیده بود، با چاشنی تصویر و طنز به کارشان می‌گرفت و این یعنی هنر.

نمونه خوب و درخشان این هنرمندی را می‌توان در شعر «ننه جون» او دید؛ شعری سخت ساده و بی‌پیرایه و آکنده از ملاحح و طنز. شعر «ننه جون» تصویری واقعی و باصفا از مادر بزرگ‌های نسل قدیم است. یک بار شاعر به خانه مادر بزرگش سر می‌زند که در محله «شترخون» قم می‌زیست، درمی‌یابد که پیرزن دیگر از پافتاده و زمین‌گیر شده؛ به حدی که دیگر پای بیرون رفتن ندارد. فرساد تحت تأثیر این فضا و حال و روز شکسته و نالان ننه جون خود چهارپاره‌ای در وصفش می‌سراید. شعری صمیمانه و با بار عاطفی و هم سرشار از لغات اصیل قمی که درست سر جای خود نشسته‌اند:

می‌خوام برم تو شترخون کمی قدم بزنم سری به خونه باب جون و نن نَم بزنم
همون جاها به گذر صادق و بدو خونه به هر دری برسَم تند و دَم به دَم بزنم
برم به خونه نن جونم و صداش بکنم ز پشت در ز کلوندونه هی نگاش بکنم
اگرم نشسته باشه هیچ حرفی ام نزنم بلند که شد دو تا ماچ از تو ابروهاش بکنم
برام قصه بگه دَم به دَم دعا بکنه دوباره اسم منو عباسه صدا بکنه
یا اینکه جوش کنه، غیض کنه، آراز کنه به توی سینه بکوبه، خدا خدا بکنه
براش یه دول‌کینه آب و دو تا سبو ببرم سه چار تا نون خونگی، دو تا لبو ببرم
کولش کنم که دیگه پا نداره، را نمی‌آد یواش یواش تا دَم باغ حاج عمو ببرم
برام اِشکنه می‌پخت آی چه خوش‌مزه بود به توش شَم‌بَلِیلَه بود، گلخون و مَزه بود
پیاز بود و یه دول‌کینه آب و یه نون خونگی کنار سفره پلنگه نبود، خربزه بود ...

این تفنگچی شاعر، گذشته از علقه و دلبستگی به زادبوم خود، تعصبی هم روی آب و خاک زادگاه خود داشت. می‌گفت:

«قم، خونه منه دوستش دارم داداش
اگه تو هم دوستش داری، بیا به تو بگم یواش».

زمانی نادر نادرپور در سال ۱۳۳۱ ش، آمده بود به قم. شاعر معروف مشاهدات و دریافت خود را از قم در کمال فشردگی و با فرم و محتوایی کم‌مانند و بدون داشتن حتی یک فعل در شعری بازگفت:

چندین هزار مرد چندین هزار زن
زن‌ها لچک‌به‌سر مردان عبا به دوش
یک گنبد طلا با لک‌لکان پیر
یک باغ بی‌صفا با چند تک‌درخت
از خنده‌ها تهی وز گفته‌ها خموش...^۱

۱۱۵

آینه پژوهش | ۲۱۸
سال ۳۷ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۵

وقتی داشتم مقاله «قم در متون فارسی و فرهنگ عامه» را برای شناختنامه استاد فقیهی فراهم می‌کردم، شعر «قم» نادرپور را هم آورده بودم. تا اینکه دوستی اشاره‌ای کرد که فرساد جوابیه‌ای به نادرپور داده! بی‌درنگ با خودش تماس گرفتم و ماجرای شعرش را جویا شدم که خیلی مهربانانه از پای تلفن هم ماجرا و هم شعرش را برایم تعریف کرد. گفت: «نادرپور شاعر بسیار استاد و معروفی بود، وقتی که به قم آمده بود شعری در وصف قم و مردمان و صحن و سرایش گفته بود. توی شعرش در حق قمی‌ها خیلی کم‌محبتی کرده بود و موجب آزردن خاطری ما قمی‌ها شد. من تحمل این بدگفتن را نداشتم. بر همان ریتم و سبک و سیاقش شعری در جوابش گفتم».

داستان به آنجا برمی‌گشت که در اواخر دهه چهل به مناسبتی چهره درخشان شعر معاصر را به مدرسه عالی قضایی قم دعوت کرده بودند، دانشگاهی که از مهر ۱۳۴۹ آغاز به فعالیت کرد و بعدها نامش شد دانشگاه پردیس فارابی. یکی دو تن از بچه‌های مدرسه عالی قضایی و از رفقای فرساد که بی‌خبر از شعر نظیره‌اش نبودند، او را خبر کردند که اگر می‌خواهی جلوی نادرپور دریایی بیا که حالا وقتش است. فرساد با شعر از پیش گفته‌اش خود را به مدرسه عالی قضایی رساند که آن وقت‌ها ساختمانش در خیابان ایستگاه راه‌آهن بود.

نادرپور خود به سرزبان داری و پررویی و بی‌پروایی شهره بود و خواندن شعری آن هم در حضورش که چیزی در مایه‌های جوابیه بود، بی‌شک زهره و جرئت می‌خواست. فرساد دوره دانشجویی

۱. نادر نادرپور؛ چشم‌ها و دست‌ها؛ ص ۱۶۹.

خود را در تهران می‌گذرانند، و جوانی بود که قدری تنومند و خوش قواره به نظر می‌رسید. سبیلی پرپشت و مرتب و چرب هم می‌گذاشت. آن روز روی درروی شاعر نامدار، تهوّر نشان داد و خیز برداشت و نظیره‌اش را خواند:

ای شاعر عزیز! هستی در اشتباه / گفתי سخن بسی / کردی تو صد گناه / با دید
دیگری / کردی به قم نگاه.

«چندین هزار زن» / حالی «لچک به سر» / این‌ها فرشته‌اند / این‌ها فرشتگان
عفیف‌اند و باحجاب / بینش گران مکتب عدالت‌اند / این‌ها حجاب را / در
مکتب صیانت معصومه خوانده‌اند.

«انبوه سائلان / از هر طرف به راه» / اما نگشته‌اند مانند چون تویی / آلوده در گناه.
«کو لك لكان پیر؟» / این‌ها کبوتراند / برگرد آستانه معصومه می‌پزند / از خوان
پرطراوت معصومه می‌خورند.

«کو حوض نیمه‌پر / با آب سبزرنگ؟» / این حوض مرمست / این آب سبزرنگ /
بر دیده توتیاست.

این گنبد طلا / پراج و پر بهاست / این جا حریم و تربت معصومه خداست / بس
کن تو گفت و گوی / زشت است های وهوی / خاکش ببوس زان که ز هر خاک
برترست / این جا حریم دختر موسی بن جعفر است.

خود فرساد می‌گفت وقتی نادرپور شعرم را شنید قیافه‌اش خیلی تو هم رفت و پگر شد!

جای شگفتی است که داستانی که فرساد از حضور نادرپور در قم نقل می‌کند، نه هیچ مُعمّری
روایت کرده و نه هیچ سروصدا و بازتابی در جایی داشته است! وقتی از محمدعلی مجاهدی،
شاعر پیش‌کسوت، و پای ثابت محافل فرهنگی و ادبی قم، از حضور نادرپور در قم پرسیدم،
گفت: «شعر قم نادرپور را شنیده بودم، ولی من هیچ یاد نمی‌آید که نادرپور به قم یا محافل
ادبی‌اش آمده باشد. آمدنش را نفی نمی‌کنم ولی هیچ وقت این مطلب را نشنیدم!»

وقتی سال ۱۳۷۵ شعر «حسنه یاد میاد» خلق شد، نخستین بار بخش‌هایی از آن در هفته‌نامه «قم
امروز» در سال ۱۳۷۶ نشر یافت. شعر به سرعت گُل کرد. بسیاری را به غلغله و تقلانداخت و
زبان و لهجه قمی را دستاویزی برای شاعری خود قرار دادند. حتی نظیره‌هایی رنگ‌باخته به

تقلیدش ساختند. مثل ابومحمد وکیلی که از ینگه دنیا (آمریکا) به استقبال و افتخای فرساد رفت که شعرش هیچ چنگی به دل نزد و دیگرانی مثل جواد افروز و اقدس کاظمی و جز آن، که قدر مسلم هیچ یک به حد فرساد نرسیدند. شعر فرساد دست بالاتر بود. گویی نظیره گویان فقط آب خود را برده بودند. اما بعدها شاعران جوان تر و تازه نفس قمی از راه رسیدند و راه «بنیان گذار شعر به لهجه قمی» را رونق بخشیدند؛ شعرهایی سرودند به غایت قوی و قشنگ و شیرین. در کنار معدود شاعران با استعداد که طنز قمی را فراگیر کردند، البته شماری هم هستند که طنزهای قمی شان چیزی است در حد شیربرنج بی نمک. انگار گمان می کنند سرودن شعر قمی یعنی کج کردن لهجه و لب و لوجه یا چپاندن لغات قمی به مدد یک فرهنگ لغتی مثل فارسی قمی و بزک کردن آن به زور وزن و قافیه. لاجرم چنین ساخته هایی یخ و بی مزه است و شاعرانش نیز مُبرِم و بی مزه گوی.

وقتی شنیدم در یکی از محفل های «قُمِز»، قصدی کرده اند که تجلیلی هم از استاد عباس فرساد به عمل بیاورند، با شوق و به احترامش در آن مراسم حضور یافتم (۲۸ آذر ۱۴۰۳). اتفاقی بود بس بجا و قابل تقدیر. در آن روز دیگر پاهایش توان کشیدن بدن سنگینش را نداشت. عصا به دست آمده بود. تا فرساد بر فراز جایگاه برسد، جمعیتی که کیپ هم نشسته و ایستاده بودند، برایش حسابی کف زدند. پدر شعر به گویش قمی پیش از خواندن شعرهای خود با افتادگی تمام و بی هیچ ادا و اطواری، کار فرزندان راهش را ستود و گفت که «دیگر شعرهایم حنایش رنگی ندارد» و «زیره به کرمان بردن است».

فرساد شعرهای زیادی به زبان و گویش قمی سرود؛ برخی شان بی اندازه مطلوب و شکرپاره و برخی قدری ضعیف تر و کم حال تر. طنزهایش برای قمی های قدیمی نمکین بود و البته خالی از گزندگی و نیش های سیاسی. اما بی شک شعر «حسنه یادت می آد» او بر تارک شعر قمی می درخشد و بدیلی ندارد. او که نمی خواست آب شهر خود را حرام کرده باشد، اثری خلق کرد که آب بقای نامش شد و هم یک ادای دینی به زادگاه خود.